

بعد وصیة توصون بها اودین».

این آیات اولین حکم رسمی و اعلام حق مالکیت و ارث بردن و ارث-گذاردن و وصیت برای زنان، در اجتماعات قبیله‌گی عرب و دیگر جوامعی است که زن حق مالکیت و میراث رسمی و قانونی نداشت.

وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ . يورث (به فتح راء - فعل مجهول) قرائت مشهور است. کلاله، خویشانی اند که در پیرامون و از فروع تنه نسبی باشند، نه اصل و تنه نسب: پدران و اولاد، «کلاله» خبر «کان» مرد یا زنی است که ارث برده شده «ارثگذار» که خود کل (بار) بر دیگران یا در پیرامون زندگی آنها به سر می‌برد و فرزند یا پدر کفیلی ندارد. و می‌شود که «کلاله» به معنای مصدری، حال یا تمیز یا مفعول له «یورث» باشد: در حالی که، از جهت، برای کلاله بودن، ارث برده شده. در این صورت «رجل یورث کلاله» فاعل کان «تامه»، ارثگذار و یا ارث برنده یا میراث است. و شاید کلاله، مفعول یورث باشد از این جهت که باب افعال آن دو مفعولی است: «آورته متاعاً، علماً». و در فعل مجهول آن، مفعول دوم به جای اول می‌شود. به قرائت فعل معلوم «یورث»، (به کسر و تخفیف یا تشدید راء) نیز همین مفهوم را می‌رساند: ارثگذار، یا ارث‌بری که در پیرامون ستون نسب باشد. او امرأه، عطف به رجل است: یا زنی باشد که ارثگذار - ارث برده شده - کلاله است.<sup>۱</sup> اگر برای چنین مرد یا زنی برادر یا خواهری باشد، برای هر یک از آنان یک ششم میراث می‌باشد: وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ. اگر برادران و خواهرانی باشند، یک‌ثلث ماترک را به تساوی می‌برند، و خواهران و برادران یکسان: فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ. در این آیه سهم یک برادر یا یک خواهر مطلقاً «سدس» و بیش از آن «ثلث» آمده. این دو سهم - به اتفاق فقهاء و استناد به روایات - از آن برادران و خواهران مادری متوفی است و اینکه اگر مادر و پدر متوفی در حیات بودند یک‌ثلث ماترک از آن مادر بود و هر وارث دورتر سهم اقرب به خود و متوفی را می‌برد، قرینه‌ای است که این آیه ناظر

۱ - کلاله: وارثان پیرامون (در عرض) طبقه اصلی هستند: برادران، خواهران، عموها، عمه‌ها، داییها، خاله‌ها و فرزندان اینان که وارث پدران و مادران خود می‌باشند. که آنان وارثان حد یا جده متوفی‌اند. از اینجهت در این آیات میراث برادر و خواهر مشخص شده نه دیگر کلاله‌ها.

به برادران و خواهران مادری است، و آیه آخر این سوره که سهم یک خواهر نصف و دو خواهر دوثلث آمده، ناظر به سهم خواهر و خواهران پدر و مادری و پدری است.<sup>۱</sup>

مِنْ تَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ ذِيٍّ غَيْرٍ مُّضَارًا. چهارمین بار در پایان بیان سهام آمده با قید - غیر مضار - که حال مطلق برای وصیة اودین، است: در وصیت یا دین هیچگونه قصد ضرررسانی نباشد به وارثان و محروم نمودن هر یک از آنان، به سبب وصیت برای دیگری یا اعتراف به دین یا واگذاری به کسانی، با انگیزه عاطفی و حب و بغض. یا زیانهای دینی و اخلاقی به افراد یا جمع. که اگر قصد ضرار باشد، از گناهان کبیره «چنانکه در حدیث آمده» است. و اگر مُحَرَّرٌ و اِثْبَاتٌ شود، وصیت یا اعتراف به دین، نافذ نیست. چه ضرری نبودن وصیت از جانب خدا می باشد و فوق هر وصیتی است: وَصِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ، «هذا يكون وصية من الله» یا «وصية» به معنای مصدری و حال «یوصیکم الله فی اولادکم...» باشد. خداوندی که دانای به همه مصالح و شکیبای از مؤاخذه عاصیان است: وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ.

فرائض (سهام، نصیبها) ارثی که در این دو آیه (۱۱ و ۱۲) و آیه (۱۷۶) آخر سوره آمده، شش فرض است: دوسوم  $\frac{2}{3}$  و نصف آن  $\frac{1}{3}$  و نصف آن  $\frac{1}{3}$  و همچنین نصف  $\frac{1}{2}$  و نصف آن  $\frac{1}{4}$ .

- ۱ - دوسوم، از آن دو دختر یا دو خواهر و بیشتر.
- ۲ - نصف، از آن یک دختر، شوهر «با نبودن فرزندی بی واسطه برای زن» یک خواهر پدری و مادری یا پدری.
- ۳ - یک سوم «ثلث» از آن مادر «با نبودن فرزند و برادران برای پدر»، و برادران و خواهران مادری.
- ۴ - یک چهارم «ربع» از آن شوهر «با بودن فرزند زن» و زن «با نبودن فرزند شوهر».

۱ - اگر اجماع با اتفاق فقهاء و روایات و این قرینه تقیید کنند - به برادران و خواهران مادری - نبود، این احتمال می رفت که با پیوستگی «وان كان رجل... امرأة» به بیان سهام زن و شوهر، آیه ناظر به برادران و خواهرانی باشد که یازن یا شوهر متوفی «موروث» باشند. در اینصورت، ضمیر اسم کان «کانت»، راجع به شوهر یا زن مستفاد از صدر آیه است و جمله اسمیه «رجل یورث کلاله» خبر آن (رجل، مبتداء، یورث، خبر، کلاله حال یا تمیز) و همچنین - ان کانت ثورث - که از (اوامرانة) برمی آید.

۵ - یک ششم «سدس» از آن هر یک از پدر و مادر «با بودن فرزند متوفی» و مادر «با بودن برادران و خواهران متوفی» و هر یک از برادر و خواهر مادری.

۶ - یک هشتم «ثمن» از آن زن «با بودن فرزند و یا فرزند شوهر، هر چه فرودین باشد».

اگر سهامداران با اقرباء هم طبقه‌ای باشند که سهم مشخص دارند یا ندارند، باقیمانده سهام مفروض، از آن اقربای نزدیک است نه اقربای دور و نه شوهر یا زن «پدر و مادر و یا فرزندان، هر چه فرودین باشند»، که از نظر فقهای امامیه، بین آنان به نسبت سهام تقسیم می‌شود. از نظر فقهاء عاقه، زائد به منسوبان پدری «عُصْبَة» طبقه بعدی می‌رسد. برادر یا خواهر با بودن مادر و بدون آن و عموها و عمه‌ها و همچنین... و اگر ماترک از مخرج سهام کسر باشد، کسر از اقربائی می‌باشد که سهم مشخص ندارند یا دارای یک سهم باشند نه از کمترین سهم آنها که دو سهم مرد دارند: از میراث پسر یا یگانه دختر یا دختران. نه از کمترین سهم مادر و شوهر یا زن که وارثان دو فرضی اند. این کسری در مواردیست که زن یا شوهر با دیگر وارثان جمع شوند. از نظر فقهای اهل سنت، کسری مانند دین، از سهام همه سهامداران است. ادله این اختلاف، و همچنین فروع احکام میراث طبقات و موانع ارث، در فقه ما به تفصیل آمده است!

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِغِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْقَوْلُ الْعَظِيمُ.

اشاره است به آنچه از اوامر و نواهی و احکام و اقسام و سهام و مواردیست که در این آیات بیان شده است: اسم اشاره مفرد (تلك) از جهت پیوستگی و وحدت رابطه و

۱ - در قرآن، سهام چنانکه برای وارثان تنظیم شده که با بودن زن یا شوهر - که عارضی و متغیر است - هیچگاه از ماترک افزایش نمی‌یابد و کسری (عقولی) پیش نمی‌آید. چون فقهای اهل سنت مادر را صاحب برادر و خواهر نمی‌دانند، موارد عقول (افزایش سهام، کسر ماترک) بیشتر می‌شود. و نیز با قاعده اقربیت، موردی برای افزایش میراث (تخصیب) نمی‌ماند تا راند - از نظر عاقه - به عُصْبَة پدری برسد با اختلافی که در موارد آن دارند که با نَص «للرجال نصيب... وللنساء» و اولوالارحام... «جز قول و عمل عمر، دلیلی برای آن ندارند تا خویشاوند مادری را از هم طبقه پدری خود محروم کنند. گویا تأثیر سنت جاهلیت که زنان محروم از ارث بودند، در این رأی دخالت داشته و همچنین تأثیر روش یهودیان مدینه، و شاید دید سیاسی، تا عموها و عموزادگان پیمبر اکرم (ص) بر فرزندان دخترش فاطمه (س) در مواردیست آنحضرت تقدم یابند. الله أعلم.

تجزیه ناپذیری این احکام است که مجموع آنها حدود الهی را در روابط خونی و جمعی و میراثی می نمایاند و با اطاعت، این مرزهای الهی از مرزبندیهای بشری مشخص می شود و گسترش می یابد و مرزهای قومی و نژادی و جغرافیائی و طبقاتی و مرامی را از میان برمی دارد و از بشر محدود و درگیر در مرزهای درونی و بیرونی خود، انسان جهانی و پیشرو در مرزهای خدا و به سوی خدا می سازد که استعداد و کوششهایش را می رویاند:

... وَمَنْ يُطِيعِ أُمَّةً وَرَسُولَهُ لَنَجْعَلَنَّ لَهُ جَزَاءً مِمَّا كَسَبَ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارَ... اطاعت، فرمانبری و تعهد فعلی و آمادگی در یافتن فرمانها از خدائست که کمال و جمال مطلق و از پیمبر است که برای رسالت به سوی او عروج کرده و راه و سُنن معراج انسان را ارائه می دهد و با وحی قرآن و مستتهایش که به مرزهای خدائی رهنمائی می کند، کاروان بشر را از گمراهی در پیچ و خم مرزهای ساخته بشری و غرائز و هواهای شیطانی می رهاند. اطاعت در سراسر جهان و مسیر حیات انسان جریان دارد. موجودات طبیعی مطیع قوا و قوانین حاکم بر طبایع اشیائند و در مسیرهای همان قوانین حرکت دارند، زندگان بیش از آن محکوم غرائزند. انسان عاقل و مختار، در همه شئون زندگی و هر احتیاجی محکوم جبر اطاعت است: اگر در راهی می رود از راهنمائی اطاعت می کند، اگر بیمار است از پزشک موثق، برای مسکن از مهندس و معمار، در سفر از راننده و ملاح و خلبان و همچنین در قوانین و هدفهای زندگی. آیا با بینش و دریافتها و مرزها و چشم اندازهای محدود خود می تواند مسیر و نهایت حرکت انسان و مرزهای آنرا بشناسد و مشخص سازد؟ انسانی که مسئولیت و حرکت ذاتی و چشم انداز فطریش مرز ندارد، آیا می تواند همیشه در مرزهای اندیشه محدود و غرائز ساخته خود و ماندهای خود محدود و متوقف شود؟ اطاعت خدا و رسالت رسول سرپیچی از اینگونه مرزها و نفی مرزهای ذلت و بندگی آور بشری و شکستن و فرو ریختن این محدودیتها است که هرچه بیشتر باشد، مرزهای خدائی روشتر و مشخص تر و پیش برنده تر می شود تا هماهنگی با جهان و ورود در مرز بی مرز توحید خالص و فوز: «إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ، آل عمران/۱۴۹. وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُشْرِكِينَ. شعراء/۱۵۱. وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا. حجرات/۱۴. وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَبَيْتَهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ. نور/۵۲.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا. احزاب/ ۷۱. وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ... نساء/ ۶۹» و دیگر آیات که نتایج متقابل اطاعت غیرخدا و اطاعت خدا را بیان می‌کند: اطاعت کافران به خدا و احکام خدا، اطاعت مسرفین و برگشت به جاهلیت است. اطاعت خدا و رسول، اعمال را نمی‌کاهد و در جهت رشد می‌برد، رستگاری و تنعم با نعمت دادگان را در پیش دارد:

بُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. بهشتی که مرز ندارد و خلود دارد. سرپیچی و انحراف از فرمانهای خدا و رسول و حدود خدائی، گمراهی است و کشیده شدن در مرزهای مختلف و متضاد و محدود کننده عقل و روح و پستی و مسکنت آور و سقوط استعداد و قوای انسانی در غرائز پست و متلاشی شدن نیروها و خلود در دوزخ:

وَمَنْ يَفْصِحِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ.

عصیان خدا و رسولش، اگر آگاهانه باشد، چون ملازم با تعدی حدود الهی است، عطف «و يتعد حدوده» باید بیانی باشد، و شاید که هر دو فعل «يعص... و يتعد» استمراری و شرطی باشد در مسیر حتمیت دوزخ خواری: (عذاب مهین). چه می‌شود کسانی به سائق فطرت و عقل سلیم، در مرزهای خدائی باشند و سرانجام مطیع شوند. و چون اطاعت خدا و رسول، همان بودن و رفتن در مرزهای الهی است، فعل شرطی دیگر در مقابل «يتعد حدود الله...»، «لم يتعد» نیامده است و چون در مسیر خیر و رحمت و کمال و در برگیرنده و ائتلاف است، پس از فعلهای مفرد «يطع... بدخله...» وصف جمعی «خالدين» آمده است. و در مقابل آن، عصیان خدا و رسول و تعدی به حدود و از حدود الهی، به اطاعت از مظاهر شرکهای شیطانی و مرزهای متنافر و متضاد می‌کشاند و سرانجامش فردگرایی و تنهایی است، با وصف مفرد «خالداً» آمده. همین مرزهای بی‌مرز شیطانی و شهوانی است که رشد استعداد انسانها را سرکوب می‌کند و در زندان خواری مرزهای غرائز پست و سقوط آور نگه می‌دارد: وله عذاب مهین.<sup>۱</sup>

۱- در طول تاریخ تا امروز حقوق و مسیر و استعدادهای انسان، برای بشر عادی ناشناخته مانده و از پس پرده اوهم نیت شده و در حدود مرزهای بی‌مرز شهوت و آز و ثروت و تحصیلات ناشی از آنها مرزبندی گردیده و چشم انداز انسان آزاد را محدود کرده است. مرزهای قومی و نژادی و طبقاتی و مرامی پدیده‌ای از دید محدود و منحرف انسان است. آنها که لغت و منطق و زبانی جز زبان آز و شهوت نمی‌شناسند، چگونه می‌توانند از انسان و حقوق انسان دفاع کنند؟!۱

وَاللَّائِي يَأْتِينَ الْفَاجِئَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاَشْتَهَدُوا  
عَلَيْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَاِنْ شَهِدُوا فَاَمْسِكُوهُنَّ فِي  
الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَقَّيَهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لَهُنَّ  
سَبِيْلًا.

و آنان از زنان شما که کار بس زشتی ارائه  
می دهند پس چهار نفر از خودتان را برایشان گواه  
بگیرید، پس اگر گواهی دادند پس ایشان را در  
خانه ها نگاه دارید تا اینکه مرگ آنان را  
در یابد یا خدا راهی برای آنان پدید آرد.

وَالَّذَانِ يَأْتِيَانِيهَا مِنْكُمْ فَاذُوهُمَا فَاِنْ تَابَا  
وَاصْلَحَا فَاَعْرِضُوهُمَا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ تَوَّابًا  
رَّحِيْمًا.

و آن مرد و زن از شما که کار زشت را می آورند  
(اظهار می دارند) آن دو را آزار دهید، پس اگر  
توبه و اصلاح کردند از آنان دست بردارید،  
بیگمان خدا بسیار توبه پذیر و بس مهربان است.

اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللّٰهِ لِلَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ السُّوْءَ بِجَهَالَةٍ  
ثُمَّ يَتُوْبُوْنَ مِنْ قَرِيْبٍ فَاُولٰٓئِكَ يَتُوْبُ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ  
وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا حَكِيْمًا.

توبه پذیری تنها و تنها بر عهده خدا است برای  
کسانی که از روی نادانی بدی را مرتکب  
می شوند سپس از نزدیک بازگشت می کنند (به  
سوی خدا) پس اینان هستند که خدا توبه شان را  
می پذیرد و خدا بس دانا و حکیم است.

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ اِذَا  
خَضَرَ اَعْدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ اِنِّيْ نُبْتُ اَلَانَ  
وَلَا الَّذِيْنَ يَمُوْنُوْنَ وَهُمْ كُفَّارٌ اُولٰٓئِكَ اَعْتَدْنَا لَهُمْ  
عَذَابًا اَلِيْمًا.

توبه نیست کسانی را که بدیها را مرتکب  
می شوند تا همینکه یکی از آنان را مرگ فرا  
رسید گوید اکنون توبه کردم و نه کسانی را  
است که می میرند در حالی که کافرنند، آنانرا  
تهیه دیده ایم برایشان عذابی بس دردناک.

يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا يَجْعَلْ لَكُمْ اَنْ تَرْتُوْا السَّيْءَةَ  
كُرْهًا وَلَا تَعْضَلُوْهُنَّ لِتَذَهَبُوا بِبَعْضِ مَا اَتَيْتُمُوْهُنَّ  
اِلَّا اَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاجِئَةٍ مُّبِيْنَةٍ وَعَايِرُوْهُنَّ بِالْمَعْرُوْفِ  
فَاِنْ كَرِهْتُمُوْهُنَّ فَمَسِيْ اَنْ نُّكْرَهُنَّ شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللّٰهُ  
فِيْهِ خَبْرًا كَثِيْرًا.

ای کسانی که ایمان آوردید برای شما روا  
نیست که به زور زنان را ارث برید و آنان را در  
تنگنا قرار ندهید که برخی از آنچه را بدانان  
داده اید برید مگر اینکه کار زشت بسیار  
آشکاری مرتکب شوند، و به خوبی و با روشی  
پسندیده با آنان زیست کنید پس اگر آنان را  
ناخوش دارید در نتیجه چه بسا که چیزی را  
ناخوش دارید و خدا خیر بسیاری را در آن قرار  
می دهد.

وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مِّمَّكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ  
إِحْدِيَهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ  
بُهْتَانًا وَأَلْمَاءَ مُبِينًا.

و اگر خواستید همسری را به جای همسر دیگری  
جایگزین کنید و مال بسیار زیادی بدانان  
داده‌اید پس اندکی از آن را نگیرید، آیا به  
عنوان بهتان زدن و گناهی آشکار آن را  
می‌گیرید؟

وَكَيفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ  
وَأَخَذَنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا

چگونه آن را بازمی‌ستانید با آنکه در حقیقت  
هر یک به دیگری پیوسته و به فضائی رسیده (که  
نباید بسته و محدود گردد) و پیمان پرمایه  
استواری آن زنان از شما گرفته‌اند.

### لغات :

الفَاحِشَةُ: کردار یا گفتار بسی زشت و ناپسند و ننگین، گناه رسوا و تجاوزکارانه. از فَعَش (به ضم  
فاء): تجاوز آشکار از حد حکم و قانون، انجام کار زشت، بدگویی و نسبت به قبیح.  
تَوْبَةٌ: نوعی بازگشت، بازگشت خدا با نظر پذیرش و رحمت به گناهکار. از بنده: بازگشت از گناه  
به سوی خدا و پشیمانی.

أَعْتَدْنَا، از عَتَد: آماده کردن وسائل، یا از عَدَد: سرشماری و حساب جمعی.

سَيِّئَاتٍ، جمع سَيِّئَةٍ: بدی، زشتی، گناه، خطا، شر، فساد.

يَجِلُّ، از جَلال: روا، بی مانع، از حَلَل: باز نمودن و گشودن گره، فرود آمدن در مکان و باز کردن

بار و بنه.

تَعَضُّلُوا، از عَضَل: سختگیری، برکناری، گذاردن در تنگنا، مانع شدن.

عَاشِرُوا، از معاشرت و عشرة: با هم زیستن، مانند پیوستن عدد یا اعداد تا یک واحد جمع و کامل

اعداد: عشرة: ده.

أَفْضَى، از افضاء: رسیدن به فراختای، جای گشودن. فضاء: مکان یا محیط باز و گشاده.

بُهْتَانٍ: افترای بهتانگیز و حیرت آور. از بُهْت: تحیر، سرگشتگی، خودباختن.

قِنطَارًا: مال بسیار که مقدار آن در شرائط زمانی مختلف است. نقدینه ذخیره شده و سر بسته، از

قَنطَرَة: چیزی را بست و محکم کرد، پولی که وسیله برای وصول به آرزوها باشد، از قَنطَرَة: پل.

غَلِيظًا: شدید، محکم، درشت، مایه دار، در مقابل دقیق: رقیق، نازک، نرم، کم مایه.

وَاللّٰقِ يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَاتِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةٌ مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَقَّيَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا. پس از بیان اصل وراثت و حدود و سهام ارث و سرنوشت و مسیر نهائی مطیعان خدا و رسول و نگهبانان حدود الهی و روندگان در آن مرزها و همچنین غاصبان و متجاوزان، حکم و فرمان اجرایی این دو آیه نیز با پشتوانه ایمان، برای نگهبانی اصل کلی وراثت و نسل و تحکیم نظام خانواده و اجتماع آمده است.

بیشتر مفسران در این آیه «الفاحشه» را به معنای خاص زنا، و حکم «فامسکوهن فی البیوت» را منسوخ دانسته‌اند و بعضی چون ابومسلم «الفاحشه» را به معنای مساحقه (تماس شهوانی زن با زن) و حکم آیه را ثابت دانسته است. در این آیه قرینه‌ای نیست که «الفاحشه» به معنای خاص زنا یا مساحقه باشد. و نیز نسخ صریح این آیه نه دلیل محکم و قانع کننده‌ای دارد و نه ناسخ صریحی. گویند: دومین آیه سوره نور: «الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة...» که بیان صریح حکم صد جلده «تازیانه زدن» به زن و مرد زناکار است، حکم این آیه سوره نساء را نسخ کرده است. و «او یجعل الله لهن سبیلاً» را اشاره به آمدن آیه نور و نسخ این حکم «فامسکوهن فی البیوت» در یافته‌اند. با آنکه اگر نسخ کلی را در بعضی احکام صریح قرآن بپذیریم، نه به معنای شرائط تقییدی و تخصیصی، نسخ در دو حکمی روا است که با هم تعارض صریح داشته باشند و در حکم این دو آیه چنین تعارضی نیست:

۱- فعل «یأتین» که صفت «اللاتی» است، دلالت به حدوث و پیشامد دارد، و وصف اسمی «الزانیة والزانی» دلالت به تلبس و ثبات صفت «زناکار، زناکاری».

۲- «الفاحشه» معنای عام دارد. هرگونه عمل و سخن زشت رسواگر و بیشرمانه و شهوانی غیرقانونی. نه همین کار زنا یا زناکاری. «وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آيَاتِنَا» اعراف/۲۸. که ظاهر در هرگونه از فحشاء است. «وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ» انعام/۱۵۱. «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ» اعراف/۳۳. «وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ» شوری/۳۷، النجم/۳۲. که جمع فواحش، اشعار به انواع دارد، «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً



وَسَاءَ سَبِيلًا» اِسْرَاءُ/۱۳۲ که زنا نوعی از فاحشه است. در آیاتی که فاحشه به معنای زنا یا لواط آمده، مقرون به قرینه است.<sup>۲</sup> با آنکه در آیه نور «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي» آمده است.

۳ - ظاهر «من نسائکم»، با «من» بیانی یا تبییسی و اضافه به مخاطبین، مانند: «وَرَبَائِبُكُمُ التَّلَاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمْ... وَالتَّلَاتِي يَتِيَسْنَ مِنْ التَّحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ... وَ اُمَّهَاتِ نِسَائِكُمْ... الرَّقْتُ اِلَى نِسَائِكُمْ... نِسَائِكُمْ حَرْتُ لَكُمْ...» منظور زنان شوهردار است، پس اگر معنای الفاحشه زنا باشد. چون حد زناى محصنه - به اتفاق فقهاء و به استناد روایات - پس از ثبوت با اقرار یا شهود، رجم (سنگسار کردن) است و آیه سوره نور که به اتفاق فقهاء، حدّ زناى غیر محصنه و غیر محصن را بیان کرده «جَلْدًا»، ناسخ این آیه نمی شود.

۴ - «او يجعل الله لهن سبيلاً» عطف به «يتوفيهن الموت»، حکم «فامسكوهن في البيوت» را محدود و مشروط می نماید، آنان را در خانه ها نگه داريد تا مرگشان فرا رسد و یا خداوند به سود آنان راه آسانی قرار دهد. راه نجات آسانی و به سود آنان را، بیشتر مفسران اشاره به آمدن حکم ناسخ «الزانية والزاني» دانسته اند، با آنکه این حکم، صدتاز یانه زدن در ملا عام، در مقابل نگهداری در خانه نه به سود آنانست نه راه آسان و نجاتی برای آنان. و نیز حکم یا قانون شرعی یا عرفی ناسخ، پس از نسخ و تغییر، شامل موضوعات و موارد حکم منسوخ نمی شود، بویژه مواردیکه در آن حکم سابق اجراء شده باشد. بعضی نوید راه نجات آسانی «يجعل الله لهن سبيلاً» و ناسخ امر «فامسكوهن...» را، حکم سنتی رجم (سنگسار) دانسته اند. از این نظر موضوع کلی هر دو حکم، شاید متحد باشد: «زناى محصنه». که نه راه نجاتی برای محکوم می باشد و نه حکم ناسخ در مورد اجراء شده حکم سابق درست است و نسخ حکم صریح کتاب است به سنت.

۵ - حکم - یا قانونی - که نسخ می شود اگر آزمایشی باشد، کتاب حکیم

۱- ترجمه آیات به ترتیب: و هنگامی که کار زشتی مرتکب شوند گفتند پدران خود را بر آن کارها یافتیم. به زشتیها چه آشکار و چه نهفته اش نزدیک شويد. مگو بیگمان پروردگارم زشتیها را چه آشکار آنها و چه نهفته حرام کرده است. و کسانی که از بزرگیهای گناه و زشتیها اجتناب می کنند. به زنا کاری نزدیک نشوید که بیگمان زنا کاری بس زشت و بدراهی است.

۲- مجمع البیان: إلا ان بانين بفاحشة مبيته. اونی حمل آیه است بر هر معصینی و همین معنا از انس جعفر «ع» روایت شده است.

برتر از آنست - تعالی الله عن ذلك - و اگر محدود و یا مشروط به شرط یا شرائطی باشد، نسخ کلی نیست. در سالهای نیمه دوم هجرت - ۶ تا ۱۱ - و در اجتماع توحیدی و ایمانی مدینه که دو حکم «فامسکوهن... فاجلدوا...»، نازل شده چه تغییرات و شرائط جدیدی می توان تصور کرد که حکم دوم ناسخ حکم اول گردد؟

۶ - ناسخ باید پس از منسوخ آید، با آنکه قرائن شأن نزول و تاریخ نشان می دهد که آیات اول سوره نور پس از غزوه بنی مُصَطَلِق و داستان اِفک - شعبان سال ۵ یا ۶ هجرت - نازل شده و این آیات اوائل سوره نساء در سال دهم، بنابراین، آیات اوائل سوره نور اولین احکام و تشریح این حدود است.<sup>۱</sup>

بازگونشدن اجرای حکم این آیه و آیه بعد «فامسکوهن... فاذوهما»، دلیل یا قرینه ای برای اثبات نسخ آنها نمی شود، چه شاید که در محیط ایمانی و تقوایی و در سالهای نخست این تحول، موردی پیش نیامده باشد و اگر پیش آمده، چون مخاطبین و مسئولین اجراء همه مسلمانانند، اجرای آنها پنهان بوده نه در انظار عموم، تا اشاعه فحشاء نشود و آبرو و حیثیت اجتماع اسلامی و خانواده محفوظ بماند. در خانه نگه داشتن زنی که دچار انحراف شده، تا اصلاح شود، مرحله ابتدائی است و باید پنهان باشد. و اگر آشکارا و علنی اثبات شد، باید در دیدگاه عمومی «ملاً عام» حد تازیانه (جلد) یا سنگسار (رجم) اجراء شود. با آنکه حد جلد و رجم باید علنی باشد، از ابتدای تشکیل جامعه بسته مدینه تا آنگاه که اسلام پهنای شرق و غرب را فرا گرفت، از زمان خلفای اولین تا پدید آمدن ده ها و صدها حکومت و امارت اسلامی، مواردی که این احکام اجراء و بازگوشده بسیار اندک است، با آنکه همه خلفاء و امرای اسلامی - هرچه بودند، صالح و طالح، عادل و فاسق و ظالم - برای نمایاندن و تثبیت مقام خلافت و زعامت اسلامی خود، به اجرای این حدود و یا تظاهر به آن، می بالیدند و می فریفتند. هر جا که اسلام سایه می گسترد و قرآن پرتو می افکند، زمینه نفسی و اجتماعی، طغیان غرائز پست و انحرافهای ناشی از آنها را از میان می برد و یا محدود و تعدیل می کرد، از درون، ایمان شهودی و خشوعی به مبدأ و معاد و ثواب و عقاب و آزاد شدن از بندهای شهوات، چنان زنان و مردان

۱- در کتاب سیر تحول قرآن، نزول آیات ۱ تا ۳۳ سوره نور را در سال پنجم می نمایاند و این آیات اوائل سوره نساء را در سال دهم، به جدول ۱۱ صفحه ۹ و ۱۰ مراجعه شود.

فرشته گونه‌ای ساخت و می‌سازد که اندیشه مسؤولیت و آخرت و استغراق در عبادت و جهاد، مجالی برای جولان شهوات در نفوس آنها نمی‌داد و خوردن و خفتن و آمیزششان در حد نیاز و انجام تکلیف بود. و در محیط خارج از درون، قرآن برای تکثیر نسل و تأمین انگیزه شهوات غریزی، تعدد زوجات و طلاق را با شرایط خاصی تجویز و تسهیل کرده است. از سوی دیگر سایه و دورنمای هراس انگیز و عبرت‌آور احکام و حدودی را مانند «رَجْم و جَلْد» بالای سر اجتماع می‌نمایاند که گویا همین اوامر و انشاءها، مصلحت و صلاح‌آوری بیشتری دارند تا اجراء آنها. و از دیگر نظر، چون اثبات و ثبوت جرائم منافی با عفت و طهارت نسل، با چهار تن شهود عینی عادل و بالغ، نه هرکس و نه با گمان و شیاع، و همچنین با اقرار آگاه و آزادانه نه غافلانه و نه با آزار و شکنجه که در اسلام خود جرمی نابخشودنی است، مشکل و یا ممتنع می‌باشد، و چون مبدا که فحشاء در نهان و درون اجتماع سختگیر و عفت‌پرور اسلامی و نهانگاه خانه‌ها، رخنه کند، احکام و حدود و تهدیدی پیگیر و ریشه کن می‌باید.

با نظر به آنچه بیان شد، نسخ کلی فرمان این دو آیه نشاید و شاید «شکی» هم در حکم محکم قرآن حکیم راه نیابد تا جامعه اسلامی از درون نفوس و خانه‌ها تا سطح خارج اجتماع، تطهیر و پاکسازی شود: آن زنانی از شما «مسلمانان» که خود را به فحشاء «فاحشه به معنای عام» بکشند، «واللاتی یأتین الفاحشه من نساءکم»، چهار تن از خودتان را برای گواهی بر آنان بخواهید: «فاستشهدوا علیهن اربعة منکم»، ظاهر این استشهاد و شهادت بر آنان، گواهی برای اثبات وقوع فاحشه است، و شاید مقصود، حضور و شهود برای تثبیت و اجرای حکم باشد، مانند استشهاد برای وصیت و دین و طلاق، تفریع «فاستشهدوا» بر «واللاتی یأتین...» مؤید این است که استشهاد پس از محرز شدن اینان فاحشه و برای تثبیت وقوع و اجرای حکم می‌باشد: «فامسکوهن فی البیوت» آنها را در درون خانه‌ها نگهدارید، که ناظر به محدود کردن و مراقبت و اصلاح آنها است، نه جدا و زندانی کردن «فاحبسوهن، فاسجنوهن»، چه در اسلام محکومیت زندانی ندارد. بازداشت دارد، برای منع فرار و

۱- قوانین و محکومیت به زندان در کشورهای اسلامی، به ناچاری و تقلید آمده، که با صرف این همه نیروهای انسانی و مادی، نتیجه مطلوبی در تخفیف جنایات به بار نمی‌آورد. وقتها و استعدادهای و مخارجی که صرف یک سارق رقتن

توطئه، تا اتهام ثابت و حکم تعیین شده (غیر زندان) اجراء شود یا تبرئه گردد و یا تا زمانی که اصلاح شود و یا توبه کند، در خانه‌ها نگهداشته شود، «چنانکه فقهاء درباره زن مرتد شده گفته‌اند».

امساک (نگهداشتن) چنین زنانی در درون خانه مادام‌العمر است، تا مرگ دربرشان گیرد: «حتی یتوفاهن الموت»، یا خداوند راه نجاتی برایشان پیش آورد: «او یجعل الله لهن سبیلاً». اطلاق سبیلاً، راه نجات نامعینی را می‌رساند، که از کشانده شدن به سوی فحشایشان برهاند: اگر دچار بحران غریزه شده، شاید دوره آن بگذرد و فروکش کند و اصلاح شود. و یا عواطف مادری و مسؤولیت اولاد، او را به خود آورد. یا اگر گرفتار وسوسه و علاقه به مردی شده، آن شخص اصلاح یا منصرف شود یا بمیرد، و همچنین... هر علتی که این زن را به فحشاء کشانده از میان برود، و در نهایت، بیدار شدن وجدان ایمانی و توبه و برگشت.

وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِيهَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا فَإِن تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا .  
 «الذدان» تشبیه مذکر «دو مرد» است که به تغلیب به یک مرد و زن گفته می‌شود «مانند: شمس، قمران=شمس و قمر»، ضمیر مفعول «یأتیانها» راجع به فاحشه است. اگر الذدان در این جا ناظر به زن و مرد باشد، بیان حکم مرد و زنی است که گرایش آنان به فاحشه و یا انجام آن شناخته و محرز شده باشد، و حکم «اللاتی یأتین...» همین درباره چنین زنانیست، گرچه طرف مربوطش «مرد» شناخته و معلوم نباشد شاید. امر استشهاد «فاستشهدوا...» که در مورد این آیه نیامده، برای این باشد که همین عطف «والذدان» لزوم استشهاد را می‌رساند. و یا با احراز انجام فاحشه، استشهاد لازم نباشد و قرینه‌ای باشد که امر استشهاد در آیه سابق، برای نظارت شهود در تثبیت و اجرای حکم و امر «فأذوهما» برای تنبیه و آگاهی است. تا شاید اصلاح شوند و به خود آیند و شایسته برگشت به خانواده و اجتماع اسلامی گردند. چون اصلاح‌پذیری و توبه مختلف است، چگونگی آزرده و آزار دادن آنها،

می‌شود، از دستگاههای اجرائی و قضائی و زندان، به حساب نمی‌آید. هزارها برابر مالی که سارق ربوده، ملتی باید مالیات آن را پردازد و بار افراد معطلی را به دوش کشد، و با همه اینها، دزد در مکتب زندان ماهرتر و قاتل شقی‌تر می‌گردد. در زمان پیبر اکرم (ص) و خلفاء اولین، زندان و زندانی سراغ نداریم. پس از آن زندانها مخصوص مخالفان حکام شد که در اسلام مخالف با حکومت جرم نیست، مگر آنکه مخالف مرتکب قتل و غارت و هتک شود.

در این آیه بیان نشده است. امساک (نگهداری و محدود کردن) چنین زنی در درون خانه خود برای آنها آزار نیست و اگر اصلاح نشد، سختگیری در غذا و لباس و رفتار خشن و قهرامیز، و برای چنین مردی، اهانت و تحقیر و منزوی گذاردن و در مجامع عمومی راه ندادن و با او سخن نگفتن، و داد و ستد نکردن و زدن و امثال اینها، هر چه در اصلاحش مؤثر باشد، با اختلاف در روحيات و موقعیت. و شاید اگر مقتضی شود نگهداری آن مرد در خانه، که در این آیه نیامده از اینجهت تا اگر پیشه و کاری دارد، یا عیالمند است، خود و کارش تعطیل نشود و به آنها برسد. بنابراین بیان، دو امری که در این دو آیه آمده «فامسکوهن، فآذوهما»، درباره زنان و مردانی که به فاحشه کشیده شده‌اند، با نظر به وضع و موقعیت و تأثیر و مصالح آنان و خانواده‌شان، قابل اجراء است تا توبه کنند و به صلاح گرایند:

«فان تابا و اصلحا فاعرضوا عنهما»، فاء تفریع «فان تابا...» همین منظور و نتیجه را می‌رساند، که امساک و آزار آنان، برای تحدید و سرکوبی غریزه سرکش و از بندگی سیخته است تا وجدان ایمانی و انسانی آنان بیدار و آزاد گردد و به خود آیند و به خدا و زندگی در اجتماع اسلامی بازگردند. زن در خانه و مرد در اجتماع - و خود را و نابسامانی را که از چنین انحرافی ناشی شده، اصلاح کنند. همینکه با توبه پاک و اصلاح شدند و صلاحیت یافتند، اندیشه مؤمنان نیز، باید از بدبینی و آزار و سرزنش به آنان پاک شود: «فاعرضوا عنهما» از آزار و تعرض به آنان روی بتابید و به آنان روی خوش و پذیرش بنمایانید، چه خداوند بس توبه‌پذیر مهربان است: «ان الله كان تواباً رحیماً». شما مؤمنان، نمودار این دو صفت باید باشید و بشوید: روی آورنده و پذیرا و مهربان به هر که به خدا روی آرد و پشیمان شود و به خلق مؤمن پیوندد و به صلح و صلاح و اصلاح گراید. امر به اعراض، از امساک و آزار «یا آزار» آنها پس از امر به امساک در خانه و آزار دادنشان، دلیلی است که حکم «فامسکوهن فی البیوت... و آذوهما» حکم محکمه شرعی و قضائی نیست و همین فرمان الهی است. زیرا که حکم رسمی و قضائی - مانند احکام عرفی - که پس از اثبات اقراری یا شهودی، صادر و اجراء شده، با توبه و پشیمانی نقض نمی‌شود. در این صورت، اثر توبه همین آمرزش و بخشش آثار اخروی و از جانب خدا می‌باشد.

پیشینیان از مفسران، و دیگران به پیروی از آنان، برای جمع و هماهنگی این دو آیه «سوره نساء» و آیه سوره نور - حکم جلد - و فتوای رجم و در معنای فاحشه،

نظرها و آراء مختلف داده‌اند که بیشتر آنها را نه قرینه صریحی تأیید می‌کند و نه حدیث مستند و نامرسل و صحیح: بیشتر مفسران، فاحشه را در هر دو آیه به معنای زنا، بعضی، «چون ابومسلم اصفهانی» در آیه اول، مساحقه «تماس شهوانی زن با زن» و در آیه دوم، لواط. و یا آیه اول، حکم زنان شوهردار یا بیوه، آیه دوم مردان بی‌زن و زنان بی‌شوهر یا بکر. و آنها که این دو آیه را درباره حکم زنا دانسته‌اند - چنانکه بیان شد - هر دو آیه را منسوخ به آیه سوره نور - حکم جلد - و یا حکم سنت - رجم - گرفته‌اند.

به هر نظر و معنا، اوامر و احکام این آیات، برای سوق گناهکار به سوی توبه و اصلاح است و منظور همین: «فان تابا واصلحاً...» است تا گناهکار و اجتماع اصلاح طلب، از قابلیت چنین برگشت و تحولی ناامید نشود و آگاه باشد که هرچه انسانی آلوده و ساقط گردد تا یکسر مسخ نشده، قدرت برگشت و تحول دارد و می‌تواند خود را دریابد و از گناه روی بتابد و به خدا و خود و به اجتماع سالم و صالح روی آرد و پذیرفته شود و تجدید حیات کند. با توبه، نور به خاموشی رفته در شهوات و فحشاء، بازمی‌تابد و تجلی می‌نماید.<sup>۱</sup> سنت الهی و حتمی توبه چنین است:

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ  
وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا.

«انما» بیان حصر، «التوبه» با تعلق «عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ» به معنای پذیرش

۱- آیات سوره نور، همین آهنگ تجلی نور را از بیوت و نفوس مأذون، به روشنی می‌نمایاند: پس از بیان حدود فحشاء و زناکاری و تأکید به اجراء این حدود «آیات ۱ و ۲» نهی از ازدواج با زناکار «۳» و حدافتراف و تهمت «۴ تا ۱۰»، نکوهش به کسانی که افتراء «افک» خاصی را شایع کردند و نهی از شیوع فحشاء در میان مؤمنان و پیروی از انگیزه‌های شیطانی «۱۱ تا ۲۶» و پاسداری از حریم بیوت و امر به چشم پوشی و حفظ عفاف و وقار و تسهیل و تخفیف و توسعه ازدواج با صلاحیت ایمانی و چشم پوشی از مال و ثروت و پند و تبیین «۲۷ تا ۳۱»، تجلی نور «خدا» را در آسمانها و زمین می‌نمایاند: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» سوری که سراسر درات و کرات و فضاء و کیهکشانها، بازتاب - بازتابنده - است، همچون مشکوة - چراغهای آویخته - چراغدان درون دیوار شیشه‌ای و از هر سو بسته و از یکسو باز» - «فَنُورٌ نُورٌ كَبَشْكُورَةٍ فِيهَا يَضِيحُ...» - نوری که از شجره انسان توبه‌کار و با تقوا فروخته می‌شود، همچون درخت نور بخشی زیتون که نه شرفی است و نه غربی: «يُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مَبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَشَرْقِيَّةٍ وَلا غَرْبِيَّةٍ...» از نفوسی می‌تابد که انگیزه‌های پست و شهوات در حد خود بسته باشند و فضا و آئینه رهنمای عقل و فطری و وجدان ایمانی را جذب و تیره و تجزیه و متلاشی نکنند، همچون آئینه که ناچرم در سطح دیگرش نباشد انعکاس ندارد و مسیر را نمی‌نمایاند، از خانه‌هایی که از آلودگیها پاک شده و به اذن خدا باید رفعت یابد و برکاخها و فسور برتر و از ستارگان درخشنده‌تر - «خانه پیمبر، علی، زهراء» - همچون مشکوة و چراغ آویخته از آسمان: «فِي بَيْتٍ أُذُنُ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعُ...».

خدا و بازگشت گناهکار به سوی خدا و پشیمانی از گناه. «علی الله» خبر «انما» یا صفت التوبه: جز این نیست همانا توبه - پذیری - بر خدا لازم است، یا توبه‌ای که بر خدا لازم است... لزوم بر خدا، طبق سُنَن و قوانینی می‌باشد که خداوند خود بر نهاده است. برتر از سُنَن و نظامات، مشیت مطلق خدا است که محدود و مقید به الزام و ایجابی نیست. بر طبق جریان همان سُنَن، بر خداوند است، پذیرش توبه به سود توبه‌آور، با این شرایط: «للذین يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب». لام، بهره‌مندی و سودبری از توبه را می‌رساند، و «الذین» تعمیم را که شرط ایمان نیامده: توبه مؤمن از گناه، توبه کافر از کفر و گناه «السوء» هرگونه بدی است چه منشأ آن، انگیزه گناه باشد، یا اندیشه کافرانه که اندیشه هم نوعی از عمل و منشأ آنست. «باء» بجهالة، بیان سبب و منشأ گناه، «جهالة»، نوعی از جهل، نه جهل مطلق که مؤاخذه و تکلیفی نمی‌آورد، جهلی که ناشی از انگیزه شهوت و خشم و کوران هواها باشد، چنانکه بر عقل و اندیشه چیره شود و ایمان را تیره و دید را به سوی گناه خیره و آثار آن را ناچیز نماید. چون چنین حالت و جهالت برای مؤمن عارضی و گذرا است، همینکه گذشت و آشوب درونی فرو نشست و آگاهی آمد پشیمانی آورد و به خدا برگردد و توبه کند: «ثم يتوبون من قريب». اینها که جاهلانه به سوی گناه کشیده و آلوده شوند، نه آگاهانه و با اختیار کامل و ناچیز گرفتن گناه و اصرار به آن، سپس به زودی آگاه و پشیمان و مصمم به ترک آن گردند، شایسته عنایت خدا می‌شوند و مقام خود را می‌یابند: فأولئك يتوب الله عليهم. «اولئك» اشاره به دور و مقام والا، مقام شایسته و قابلیت پذیرش توبه آنان را می‌نمایاند «وعليهم» فراگرفتن رحمت و لطف خدا را بر آنان. پذیرش توبه اینان، مقتضای علم و حکمت جاری و حاکم و برآورنده اشیاء و نظامات است: وکان الله علیماً حکیماً، نه همین ظهور صفات: تواب، غفار، رحمن، رحیم...

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا  
 الذِّبْنَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كَفَارًا أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا. «وليس التوبه...» نفی توبه یا نفی  
 توبه مؤثر و نافع است: توبه یا توبه نافع برای اینان نیست، و اگر توبه کنند بر خداوند  
 پذیرش آن نیست که «علی الله» برای چنین توبه و توبه آور نیامده. جمع «السیئات»  
 انجام و روی آوردن به هر گناه و گناهها و از هر گناهی به گناه دیگر را می‌رساند.

نه همین تنها «یعملون السوء» که پذیرش توبه آن، بر خدا است، و نه «بجهالة» که در این آیه نیامده، بلکه با آگاهی و اختیار و اصرار و اعتیاد ادامه گناهان تا هنگام حضور مرگ: حتی اِذَا حَضَرَ أَحَدَهُم الْمَوْتُ. «حتی» ادامه سرکشی و آلودگی به گناهان و «احدهم»، ندرت آگاهی و توبه این گناه آلودگان را تا دم مرگ می‌رساند. توبه با ادامه گناهان و چیره شدن آثار آن بر وجدان و روح ایمان تا هنگام روبه روشن شدن با مرگ، توبه‌ای نیست که از آگاهی درون و اختیار بجوشد و متحول گرداند، توبه‌ای از قهر و اجبار مرگ است، چنانکه هر جنایت‌پیشه و گناه‌آلود و ستمگری که روبه قهر و خطر شد، اجبار و ناچار باز می‌ایستد و به زبان اظهار توبه می‌کند و با رفع خطر و قهر به روش و سرشت عصیانگرانه‌اش باز می‌گردد: «قال انی تبت الآن». همین توبه به زبان و در همان آن، میان مرگ و زندگی که سراب آرزوها و علاقه‌های گناه‌انگیز زائل می‌شود و پرده‌ها از میان می‌رود و چهره مسخ شده از درون و پوست جنایت‌پیشه با آتشهای رخ می‌نماید: «بَلْ بَدَّالَهُمْ مَا كَانُوا يَخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» انعام/۲۸.

وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ عَطَفَ بِهِ «لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ» يَا «قال انی تبت الآن» و «لا» تأکید نفی است؛ و همچنین توبه‌ای نیست برای کسانی که می‌میرند در حال کفر و ثبات در آن و یا کسانی که کارهای گناه پیش می‌گیرند و در حال کفر می‌میرند. و چون توبه از کفر با «یموتون و هم کفار» سازگار نیست، عطف «ولا الذین» به «حتی اذا حضر...» یا «قال انی تبت الآن» سازگار است. اگر در یابیم که شر و بدی و گناه و پرهیز از اینها را مانند پرهیز از بیماری بدن، عقل فطری و وجدان انسانی درمی‌یابند و در جهت مقابل، خیر و نیکی و اعتدال و عدالت را، می‌شود که مؤمن به ایمان عقل اکتسابی، گناهکار باشد و کافر به انگیزه فطرت صوابکار، چون کفر و ایمان بیش از دریافت فطری، از تشخیص و دریافت اندیشه و برهان و تلقین پدید می‌آیند و کار وحی و نبوت، آزاد کردن اندیشه و هدایت عقل و تنظیم و تقسیم و تطبیق خیر و شر و نیکی و بدی به گونه اوامر و نواهی و مسئولیت و تعبد به انجام یا ترک است. توبه مؤمن از گناه برگشت به خود و خدا است و توبه کافر برگشت به خود و وجدان فطری: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا قَالَتْ هِيَ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا.» الشمس / ۸و۷، کار صواب و عادلانه و خیر از کافر - غیر معاند - محدود به سلامت و



آرامش و وجد وجدان و اعتدال نفس و نام نیک است و از مؤمن، سلامت و هماهنگی عقل و وجدان و قوا و تحوّل و وسعت بینش و حرکت مستمر در جهت کمال. چنانکه عاقبت گناهکاری و طغیان جمود و کفر و تکذیب است: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَؤُوا السَّوْءِ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ...» روم / ۱۰. سرانجام خیر و عدل و توبه از گناه، می تواند بلوغ عقلی و آزادی از بند گناهان و تصدیق و ایمان باشد. «وَلَا الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ» هم نفی توبه کسانی است که با داشتن ایمان بسیط و ادامه بدیها و گناه، دچار جمود و کفر و انکار می گردند و هم کسانی که با کفر بسیط و استمرار گناه فاقد استعداد تحوّل و ایمان و تسلیم و دچار عناد می شوند و وجدان خیرجو و حق و آزادی خواهشان، تیره و خاموش می گردد. در واقع گناهکار ستم پیشه و دنیاپرست، گرچه روی خود را در پرده ایمان و توحید نهان دارد، مشرک و کافر است و رانده از میدان جاذبه توحید و کمال و قابلیت توبه.

این دو آیه، بیان قاعده و سنت الهی و جاری توبه مقبول و نامقبول است. مانند دیگر قوانین و قواعد حاکم بر درون و بیرون و سراسر جهان و حیات: قوانین جاذبه، حرکت، تحوّل، دفاع، کنش، واکنش و... که مظاهر اراده و حکمت متعالی خدایند و انسان، این پدیده مختار و بدیع و متحوّل و متکامل، مظهر فشرده و کامل همه قوانین آفرینش است و در جهت کمال، تا آنگاه که خود را از شمول و مسیر آنها منحرف و خارج نکند و خاصیت ذاتی خود را با اختیار، فاسد و تباه نسازد. در سرشت هر انسانی، جذب به سوی خیر و کمال نهاده شده، مانند نیروی جاذبه سیارات و ذرات، و تا آنگاه در مدار و میدان جاذبه حق و کمال مطلق می گردد که جواذب و عوامل مخالف انگیزه ها و اعمال و ضربه های پی در پی گناه از چنین میدان و مداری خارجش نکند و اگر اندکی منحرف و خارج شد با یک حرکت انعکاسی و واکنشی - توبه - به محیط و میدان حرکت فطری و طبیعی خود بازمی گردد. قابلیت و قدرت تحرک و تحوّل درونی مادامی است که، بندهای غرائز پست و گناه انگیز روح «مبدأ حرکت» را به بند نکشد و سراسر آن را تیره نکند، در چنین وضع طبیعی، اگر گناه تیره کننده عارضش شد، با حرکت واکنشی - توبه - اثر گناه زدوده می شود و تشعشع آن افزایش می یابد و تا قابل تحوّل است متحوّل می شود و تا در میدان مغناطیسی خیر باشد مجذوب آنست و در مدار آن می گردد تا وجدانش سالم و زنده است منظم می تپد. وجدان یا شعور فطری، در سازمان معنوی و

روحی انسان و حرکات و رشته‌های آن در اعماق عواطف و غرائز و تنظیم آنها و الهامات و اندیشه آفرینی‌ها و دفع بدیها و ناسازگاریها، مانند قلب در ساختمان بدن یا قلب محسوس و متحرک، مظهري از آن قلب نامرئی و مشهود است. قرآن هم از آن به «قلب» تعبیر می‌کند و ایمان و کفر و تشخیص حق و باطل و خیرجویی و دفع پلیدی و اثرپذیری از گناه و منشأیت حیات و عارضه مرگ روحی را به آن نسبت می‌دهد. همچنانکه قلب جسمانی منشأ حیات و حرکت و قدرت و دفاع بدن است.<sup>۱</sup> سلامت حرکات و واکنشها و قدرت و دفاع و حیات رسانی آن قلب «ما فوق یا درونی این قلب» تا آنگاه است که بیماری گناهان و ضربه‌های پی‌درپی آنان بر آن چیره نگردد و قدرت حرکت و دفاعش را از کار نیاندازد و به سکون و مرگش نکشاند: *وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ عَلَىٰ آلِهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ... وَلَا الَّذِينَ يَمْوَتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ*. که دیگر توبه‌ای «قابلیت تجدید حیات و تحولی» نیست یا توبه مقبولی. اینها با اختیار و استمرار گناه و کفر، گرفتار تضاد و واکنشهایی از درون وجدان خود و قوا و نظام جهان می‌شوند که نماینده و کارپرداز خدای متعالند و این درگیریه‌ها و ناهماهنگیها زمینه عذاب دردناک است: *اولئك اعتدنا لهم عذاباً الیماً*.

«انما التوبه... ولیست التوبه...» دو جهت متقابل توبه مقبول و نامقبول است به مقتضای سنت و قواعد و علم و حکمت الهی: وکان الله علیماً حکیماً. توبه مقبول و حتمی و مطابق علم و حکمت نافذ و جاری خدای توبه پس از عروض گناه و عصیانی است که ناگهانی و بی‌رویه و غافلگیرانه و جاهلانه (بجهالة) و سپس آگاهی و حرکت و محور اصلاح آثار و انعکاس ظلم و ظلمت آن در خود و دیگران و برگرداندن حقوق مظلومان و احسان و پاکسازی بدعتها و سنتهای خلاف حق، چنین توبه‌ای تجدید حیات و باز کردن دریچه تنفس نفس است پیش از آنکه خفقان و خفگی آورد و پیوستن به پویندگان به سوی ایمان و خیر است پیش از آنکه جدا و پرت شود و برگشت به محیط جذب و انجذاب حق است پیش از آنکه از مدار آن بیرون رود و قرار گرفتن در مسیر پرتو نور است پیش از آنکه برگردد و به سایه‌ها روی

۱- قلب در وسط قفسه سینه و فوق دستگاههای جذب و هضم غذا و تولید و تناسل «مرکز شهوات پست» جای دارد، دارای دو دهلیز و دو بطن راست و چپ است. در بالای دهلیز راست برآمدگی کوچکی ظریفی است «پورکتز» و رشته‌های آن به اطراف درونی و مرکزی قلب گسترش یافته «سیتم پورکتز» که پیوسته و منظم از آنها موج حرکت و نیرو صادر می‌شود و قلب را منبسط و منقبض می‌کند و با آهنگ آن، سراسر رگها «شریانها و وریدها» حرکت دارند و به همه سلولها و بافتها غذا و نوا می‌دهند. این امواج و آهنگ حرکت، چگونه و از چه سرچشمه‌ای ناشی می‌شود؟!

آرد «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ اصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ...» مائده/۳۹، «إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ...» انعام/۵۴، «إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظَلَّمُونَ شَيْئًا...» مریم/۶۰، «إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ...» فرقان/۷۰، «فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ...» قصص/۶۷، «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ...» نساء/۱۴۶، توبه ناواقع و نامقبول، توبه قهری و غیراختیاری، پس از چیره شدن خوی گناه و ظلم و خاموشی وجدان و محکومیت فطرت انسان در برابر گناه و ظلم و کفر و طغیان است: «ولست التوبة للذين يعملون السيئات... ولا الذين يموتون وهم كفار. «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ نُقْبِلَ تَوْبَتَهُمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ» آل عمران/۹۰.

در بین این دو حد و دو گونه توبه مقبول و نامقبول، درجات و مراحل است از توبه و شرائط نامحدود آن به حسب مقامات انسان متعالی و قدرت حرکت ایمانی و قابلیت تحول که بیش از تعهد خداوند - علی الله - و شمول صفات علیم و حکیم، وابسته به تجلی و شمول صفات برتر «توآب، غفار، رحیم، رحمان و...» است و بیحساب تا گناهکار که باشد و توبه و بازگشتش چگونه و از چه منشأ و تا چه حدی. آن انسان گزیده و متعالی که به حق و جمال و کمال مطلق دل بسته و چشم دوخته و پیوسته قرب او را می جوید و راه او را می پوید و اشارات و الهامات او را درمی یابد و نور او را می تاباند و وجود خود را به اختیار او و در اختیار مسئولیت او امر و نواهی او گذارده و متعهد بیداری خفتگان، حرکت و اماندگان، به پیش راندن راندگان، برتری به پستی افتادگان، آزادی بندگان، آگاهی غفلت زدگان، هدایت گمراهان، هدف دادن بی هدفان، قدرت زبون شدگان، پاکی آلودگان، هماهنگی از هم گسیختگان، تعلیم نادانان، دفاع بی پناهان، همنوایی بینوایان است، همچون پیمبران و علی و دیگر رهبران به حق و گزیدگان و فرزندان با درجات متفاوت. گرچه اینان از گناهان معمول و مدون، رسته و در مقام عالی عصمت و عدالتند، هرگونه غفلت از مسیر و هدف و مسئولیت و یأس و هرچه توجه به غیر حق و هر سکون یا اندک انحراف و انصراف و هر اندیشه مخالف آنچه باید شود و سازگاری با آنچه هست، آنان را گناه است و توبه می باید: «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ» حدیث.

«لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ... فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ... فَأَعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرُ لِذَنْبِكَ... وَاسْتَغْفِرُهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا...».

این اوامر و خطابه‌ها متوجه رسول اکرم (ص) و مرتبه‌های اعلا‌ی عصمت است، تا پیوسته آگاه باشد و از غفلت‌ها و ناشکیبائیها و اندک توجه به غیر خدا استغفار کند. برای کسانی که از عمل گناه خود دارند و در مرتبه‌ی عصمت نیستند، اندیشه‌ها و اوهام باطل و خودبینی و غرور و آز و دیگر خوبیها و علاقه‌ها و انگیزه‌ها و وسوسه‌ها که شهوات بی‌بند را می‌آراید و روح را تیره می‌سازد، از گناهان نفسانی است که پیوسته در راه حق کمین کرده است و از هر گوشه‌ی نفس سر برمی‌آورد، توبه از آنها مراقبت و آگاهی پیوسته و تزکیه و جهاد با نفس و مهار آنها است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَجْعَلُوا نِسَاءَكُم مِّمَّنْ يُؤْتُونَ النِّسَاءَ كَرَاهًا وَلَا تَفْضُلُوهُنَّ لِتَذَهُبُوا بِبَعْضِ مَا أَنْتُمْ مُوَدَّعُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِهَا حُجَّةٌ قَبِيَّةٌ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَمَسِيءٌ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا. این هم از رسوم و تبعیضها و تحقیرهای جاهلیت مشرک بود که زن شوهرمرده را پسر نامادری او یا یکی از مردان نزدیک شوهر، به ارث می‌بردند و از آزادی و اختیار شوهر و تصرف در اموالش - اگر حق مالکیتی داشت - باز می‌داشتند. چنین زنی را به ازدواج خود می‌گرفتند بی‌آنکه حق همسری و زناشویی داشته باشد و یا با گرفتن مالی به دیگری شوهرش می‌دادند یا بی‌شوهر نگاهش می‌داشتند تا بمیرد و مالش را به ارث برند.<sup>۱</sup>

اینگونه تصرفات ظالمانه، محدود به حدی و مانعی، جز روابط قبیلگی و قدرت مردان و بودن خویشاوندان و حامیان برای زنان، نبود. گاهی با جامه‌ای که بر سر زن شوهرمرده می‌انداختند او را به اختیار و یا بردگی خود درمی‌آوردند.<sup>۲</sup> ظاهر آیه

۱- وضع و وصف جوامع مشرک و راکد جاهلیت و مرد و زن در ضمن آن چنین بود: بستگی، رکود، قالبی، نه دید میدان بازتوحیدی و نه شناخت حق و معروف و نه قدرت و تحرک و خروج از آنچه بود، که قرآن این رکودها و قیدها و قالبها را می‌شکند و این بندها را می‌گشاید تا هر مرد و زنی در متن جریان زندگی اجتماع و کمال درآید. موقعیت و چهره‌ی زن در میان جاهلیت عرب و هندوان و ایران و یونان و یهود بیش از این نبود: نیم انسان، فرومایه، وسیله‌ی خدمت و کامجویی و لذات، از هر آفتی بدتر و زیان‌آورتر، مبخوض خدا، وسیله‌ی شیطان، خوی حیوان. «آوری پید» : زن وابسته به اشرافیت افسی خونخوار و زن برده بی‌ارزش و خوار. «سن آگوستین» : نوزاد دخترزاده‌ی ایلین است. با انقلاب فرانسه همه چیز دگرگون شد و زن به جای خود ماند. در نظام سوداگری زن کالای سوداگران گردید.

۲- جاهلیت عرب زنهایی را می‌پوشاند تا اسیر و برده‌اش کند و حقوقش را ببرد. اسلام زن را در پرده‌ی عفاف می‌پوشاند تا مسؤولیت خودش را شایسته‌تر انجام دهد و حق خود و اجتماعش را نگاهدارد. نمونه‌ی چشمگیر زن اسلام، همان فاطمه (ع) دختر

گویا خطاب تنبیهی به مؤمنان: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...» و جامعه ایمانی، آغاز شده و پس از آیات و احکام ارث و حق میراث و مالکیت برای زنان آمده است، همین است که [می تواند] «لا ترثوا النساء»، به تقدیر مضاف: «(اموال النساء)»، باشد. همچون: «وَرِثَةُ آبَوَاهُ، يُورَثُ كَلَالَةً». این خود به انگیزه جاهلیت و ریشه های آنست که با زن ضعیف یا استضعاف شده، چنان رفتار شود که بی اختیار و میل آگاهانه وادار گردد تا اموالش را پس از خود، به شوهرش یا دیگری واگذارد و دیگر وارثان یا سهامداران را محروم کند. «ترثوا النساء» از جهت بردن اموالشان پس از مرگشان است. شاید «کرها» (به فتح یا ضم کاف) راجع به دیگر وارثان باشد که شوهر یا پدر و یا پسر ارشد، دیگر وارثان را از ارث زن با اکراه و تحمیل و فریب محروم نکنند. آیه، تاب همه این موارد و معانی را دارد: هم رسم جاهلیت که به ارث بردن زن بود، و هم بردن اموال زن پس از او و به هر صورت، موضوع: زن ضعیف و مکره شده، وسیله: اکراه، عمل: بردن اموال زن که از عقده گشائیها «حلال» و آثار جاهلیت است و باید بسته شود: لَا يَجِلُّ لَكُمْ... چون عقده ها و بن بستهای ایمان و توحید باز شده: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... که راهگشای به سوی وحدت مبدأ ربوبی و ریشه ای است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» و رسیدن به محیط امنیت الهی، محیط روحی و اجتماعی که تبعیض و تحمیل و تضعیف و تفرقه نباید باشد، از واحد خانه و خانواده تا محیط گسترده اجتماع. از تعبیر فعل نفی ناظر به آینده: «لَا يَجِلُّ لَكُمْ» می توان این اشارات را دریافت که خبر ماضوی و انشائی «حَرَمْتُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَرثُوا النِّسَاءَ» و نهی: «(لا ترثوا النساء...)» متضمن این اشارات و آینده نگری نیست. پس از جمع و حرکت و پیوند انسانی و ایمانی، راههای بسته در بینش، معاشرت، هماهنگی روابط و حقوق متعادل، باید باز شود. و راهها و روابط و اندیشه های جاهلیت بسته گردد: لَا يَجِلُّ لَكُمْ... و یوغها و بندهای اکراه و اخضاع فرد و طبقه برداشته شود تا زن و مرد مؤمن در جامعه ایمانی حضور یابد و حلول کند و حل گردد:

پسیر است که خود را پوشاند و قدم در مسجد مدینه و مرکز قدرت اسلام نهاد تا زبان گشاید و فریاد برآورد و خنبه را از انحراف باز دارد. دخترش زینب با آستین پیراهن خود را می پوشاند تا با زبان تیزتر از شمشیر قهرمانانش، مغز طغیان و شرک یزیدی را متلاشی و کاخ ظلم را محکوم کند و از بنیان نکانش دهد. در اجماع این رسالت و مسؤلیت، هیچ حادثه خانقراش و رعیت انگیز و مرد افکن، بازش نمی دارد، نه بدنهایی نه خاک افتاده عجز زنان، نه اسارت زنان و کودکان، نه کاحهای باشکوه عبیدالله و یزید. زن امروز را برهنه می کنند تا در پوشش آزادی، از موضع آفریدگاری و خدایش برکنار دارند، برده اش کنند سقوطش دهند و همه مواهب و سرمایه هایش را بر بایند، نه بعض را: وَلَا تَعْضَلُوهُنَّ لِتَذَهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْنَهُنَّ...

وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذَهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ . عطف به «ان ترثوا النساء» یا «لایحل لکم» است: و برای شما حلال نیست، یا نباید که زنها را برکنار دارید و دچار سختی کنید و در تنگنای گذارید، تا بخشی از آنچه به آنان داده‌اید به خود اختصاص دهید و با خود ببرید. خطابهای جمعی «لا تعضلوا، لتذهبوا، آتیموا» می‌تواند متوجه شوهران و وارثان و اولیاء و مردان جامعه ایمانی - یا ایها الذین آمنوا - باشد. پس از آنکه حقوق زنان معلوم و مشخص شده و مردان دیگر نمی‌توانند بی‌پروا و آشکارا، همچون دوره جاهلیت، حقوق آنها را نفی کنند، شاید با اکراه و تهدید و سختگیری، بخشی یا همه آنچه مردان به فرمان قرآن به آنها داده‌اند، به سود خود ببرند و به سوی خود کشانند: لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن. این نفی «لایحل لکم» و نهی «لا تعضلوهن» پیشگیری از اینگونه پیشامد و برگشت ناخودآگاه به زمان و سنن جاهلیت است.<sup>۱</sup> دیگر نه شوهر را می‌رسد که زن خود را در محیط خانه دچار سختی و محرومیت کند و نه سران قوم و قبیله را و نه والیان را و نه دیگر افراد را می‌رسد که زنان را از حق آزادی در سرنوشت و اختیار شوهر بازدارند تا از برای رهائی شان ناچار شوند به مردان و آقا بالاسران فدیة و باج بدهند. چنانکه هنوز و اکنون در بین خانواده‌ها و جوامع اسلامی است.

إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ . استثناء است از «لایحل لکم...» و لا تعضلوهن... یا لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن»: فاحشة، در این آیه به معنای سر باززدن از حقوق شوهر «نُشُوز» و خروج از حدود عفاف و هرگونه گناه «چنانکه در حدیث از ابی جعفر(ع) آمده» و عصیانی که زن را از موضع و موقعیت شایسته‌اش برکنار کند. فاحشه‌ای که آشکار و نمایان باشد و مشوب و مشتبه نباشد: «مبینه» وصف تقیید کننده است تا موردی برای اتهام و شایعه‌پراکنی برای بردن حق و مال زنان نباشد و پیش نیاید: برای شما حلال نیست که به اکراه زنان - اموالشان را - به ارث ببرید. و نباید زنان را

۱- خصوصیت بارز و معرف جاهلیت، تحقیر و کشتن شخصیت انسان و به بند کشیدن آنست در راه ارضای غرائز و مالپرستی و سرمایه‌سوزی و شهوات بی بند و نامحدود. در تمدن صنعتی و علمی غرب همه این خصائص و علائم مشهود است. مرد و زن از موضع طبیعی و انسانی خود برکنار «عضل و عزل» شده و به صورت آلت و وسیله تولید و شهوات درآمدند: شرک و جاهلیت = جاهلیت و شرک!!

برکنار دارید و دچار سختی کنید تا قسمتی از حقوق و مالی که به آنان دادید به سوی خود کشانید، مگر آنکه زنان گناه آشکار و رسوائی پیش آرند که در این صورت سختگیری و بازپس گرفتن بعضی حقوق آنها روا است تا شاید به موضع شایسته ای که دارند بازگردند و خود را باز یابند.

وَعَاشِرُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ . معاشرت (از باب مفاعله) همزیستی و همبستگی و آمیزش با رعایت حقوق متبادل «ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف» برای تکثیر خانواده و عشیره (شاید از عشرة، عدد جمع کامل و متضاعف باشد) است. معاشرتی بر میزان سنتها و حقوق شناخته شده شرع و عقل و عرف - نه حاکمیت رئیس و فرد و مرد - که حدود آن در احادیث و فقه اسلامی بیان شده. با معاشرت به معروف و برداشتن یوغ تحقیر و اکراه است که مجال پرورش استعدادهای عقب مانده زن مسلمان باز می شود و رشد می یابد که نمونه تاریخی آن در همان زمان کوتاه تحوّل از جاهلیت و درپرتو تربیت و بینش و حقوق اسلامی نمایان است. زنان برازنده ای که در تربیت و خانه و عبادت و تعلیم مسجد و میدانهای جهاد و تبلیغ برترین شایستگی و قدرت ایمان و بینش را نمایانند و هیچگونه تحمیل ناروا و تحقیر را در خانه و اجتماع و برخورد با دشمنان نمی پذیرفتند. شاید به قرینه وصل «وعاشروهن بالمعروف» به «إلا ان یأتین بفاحشة مبینه» ضمیر «هن» راجع به زنان استثنائی و مستثنی باشد: با زنانی که عصیانگری کنند «یأتین بفاحشة...» به معروف معاشرت کنید تا به جا و موضع و اعمال شایسته خود برگردند و رام شوند و به راه آیند، چه تأثیر

۱- معاشرت و رفتار پیمبر اکرم (ص) با زنان خود در آن حبره های کوچک و محدود و اختلاف خلقی و رینی و نسبهای قومی و قبیله ای آنها و همچنین با دیگر زنان مسلمانان، نمونه کامل و بی مانندی از تحقق و اجرای فرمان «وعاشروهن بالمعروف» است. هیچگاه با آنها به درشتی سخن نگفت و به رویشان فریاد نزد و تحقیرشان نکرد با آنکه گاهی بعضی از آنان چنان آن حضرت را می آزرند و به رویش می ایستادند که کسان و پدرانشان خشمگین می شدند و گاه تقاضای علق آنها را می کردند و یا می خواستند با راندن و زدن آنها ادبشان کنند، و آن حضرت مانعشان می شد و جز اندک تأثیری که در چهره اش نمایان می گشت، عکس العملی نشان نمی داد. عمر - شاید بارها - خواست که دخترش حفصه را در پی پرخاشحونیهائی که داشت، بزند و ادب کند، آن حضرت او را آرام می کرد. اگر زن مسلمان در موضع فطری خود می ماند، اگر این اوامر و نواهی درست اجراء می شد و سیره و روش پیمبر و اولیاء و تربیت اسلام دوام و گسترش می یافت و خوی و روش جاهلیت تجدید نمی شد، زنان مسلمانان رشدی که می باید می یافتند و استعدادهاشان شکوفا می شد و خانه های اسلام دچار این انحرافها و ناامنیا و نابسامانیا نمی شد و همچنین مردان و روابط. اگر نابسامانیا و نگرانیها و دردها را از هر جهت احساس می کنیم باید این راهنمایا و دستورات را بشناسیم و حاکم بر روابط گردد. و این نمی شود مگر آنکه به خود آئیم و از لایه های حقارت و سرکوفتگی سر بر آریم و معروف را بشناسیم تا عاشروهن بالمعروف را [عملی سازیم].

معاشرت به معروف در فرو نشانیدن عصیان بیش از سختگیری و برکناری - عَصَل - آنانست (مهتری که آشنا به خوی اسبان چموش و رموک است اثر کارش بهتر از ناآشناییست که با ضرب و فریاد و خشونت برای رام کردن و به راه آوردن اسبان می پردازد).

فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَمَسِيٌّ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا. تفریع به «عاشروهن بالمعروف»، ضمیر - هن - راجع به همه زنان یا زنان استثناء شده، «یأتین بفاحشة مبینه» جواب و جزای شرط مقدر است و استفاد از «لا یحل لکم»، لا تعضلوهن، و مفهوم عاشروهن بالمعروف: اگر زنها یا زنهای عاصی را ناخوش و مکروه دارید، به اکراه ارثشان نبرید، برکنار و محروم و رهاشان نکنید، با آنان معاشرت به معروف را ترک نکنید و... «عسی» در موارد امید و آینده نیک و پس از گرفتاری و ناامیدی، گفته می شود. پس از «فان کرهتموهن» عسی ان تکرهوا شیئاً... بیان یک اصل کلی است و برای باز کردن دید انسان و نگرش به آینده و عاقبت بینی، تا با برخورد با شیء و اشیاء و حوادث مکروه ناگوار و شرنما شتابزده نباشد و عجولانه تصمیم مخالف نگیرد و بدبین و ناامید نشود و واپس نرود، چه مکروه و مطلوب و پسند و ناپسند و خیر و شر و وابسته به چگونگی نظر و حد دید و برداشت هرکسی از اشیاء و حوادث است. آنکه آن لحظه و ساعت و ساعات را اصل و همه زندگی می بیند و خود را محور، اگر لذات و خوشی محدودش را در همین محدوده نیافت و یا دچار ناملایم و مصیبتی شد و دلخواهش انجام نشد، سراسر حیات و جهان را تیره و تار و شر می نگرد و خود را - که گم کرده - هدف تیرهای بلا و همه چیز و همه کس را دشمن خود خود خواهش و آنکه از همه لذات و شهوات حیوانی کامیاب می شود و جز اشیاء این غرائز مطلوبی ندارد، همینکه مطلوبش را یافت و لذتش سرد شد و از جستجو و حرکت بازماند و آلامی در پی آورد و توانش رفت، خود سرد و مرده می شود و زندگی برایش بی معنی و محتوی و تاریک و شر و مرگ جانگداز تدریجی یا انتحار و خودکشی تا از شر خود برهد و دیگران از شر او و رفتار و زبان و بیان، سخنان، نثرها و شعرهای سمپاش او.

آنکه جهان را زنده و دارای هدف و خود را در طریق وصول و کمال و حوادث را گذرگاه به سوی خیر و شرور را نما، و خیر را بنیاد، و فقدان را وجدان و



بلا یا را آموزگار و بینوایی را سائق کار، می بیند دیگر شری و مکروهی ندارد. او از هر تازیانه، بیداری و در هر رنجی، گنجی و در هر نقصی، کمال می یابد و پیوسته چشم به فجر طالع دارد تا تاریکی و کابوس اوهام خواب را از چشمها و دلها بزدايد و به حرکت و حیات بیفزاید و از درگیریها و تصادمها بپوش و کمال برآورد و در برابر نمایش زشتیها و ناهنجاریها، خود و دیگران را بیاراید و با دید همه جانبه و عمیق در ابعاد مکان و زمان، بی پایگی و بی مایگی و بی استقلالی - عدمی بودن - شرور و باطل، و پایداری خیر و حق را در یابد و هر حادثه خیر و شری را نردبان تعالی سازد تا چشم به خیر و جمال مطلق گشاید و تسلیم آن شود.<sup>۱</sup>

با چنین دید کمال و جمال بینی و حرکت تسلیمی، و سباحت و تسبیح می توان از میان امواج خوشیها و ناخوشیهای گذرا و سایه و روشنی خیر و شر به هم آمیخته، گذشت و به ساحل رستگاری و سرچشمه حیات رسید.<sup>۲</sup> و بندهای مشکلات و عقده های پیچیده و سختی آور را باز و حل و آسان کرد: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، فَتُيسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» (انشرح، اللیل). چه خداوند در بطن و متن اشیاء و مکروهات، بسی خیرات سرشار نهاده است: «فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا» تا انسان با چه دیدی بنگرد و چه برداشتی از مکروه و شر داشته باشد و چگونه برخوردی و مسؤولیتی و شکیبائی؟ این کبری و کلتی قضیه، و صغرای آن: «فان کرهتموهن» است که از چشم مرد همه آرزوها و امیدها و خوشیها در جاذبیت زن تجلی می یابد که اگر مکروه و ناخوش نمود، سراسر زندگی و همه چیز ناهماهنگ و تیره و بد نمودار می شود و کانون خانه که باید گرم و جاذب و محرک و روشن باشد، سرد و رمنده و تاریک و ناامیدی و فرسودگی آور می گردد و از همین کانون، سرنوشت و مسیر روحی و فکری و اجتماعی افراد، منحرف و نابسامان و زیان بخش می شود، تباهیها و جنایات و ستمها و ستمپذیریها و بی تفاوتیها و پستیها

یکی وصل و یکی هجران پسندد  
پسندم آنچه جانسان می پسندد  
آب حیران در درون ظلمت است  
خوش شود دارو چو صحت بین شود  
در بهار است آن غزان مگر بزاز آن  
زندگی جاودان در زیر مرگ  
می طلب در مرگ غم عمر دراز

۱- یکی درد و یکی درمان پسندد  
من از درمان و درد وصل و هجران  
۲- زندگی در مردن و در محنت است  
چون صفا ببیند بلا شیرین شود  
این بهاران مضمراست اندر غزان  
میوه شیرین نهان در شاخ و برگ  
همه غم باش و با محنت بساز